

تکيه بر هيچ

نويسنده:

خسرو پوينده

این روزهای بهاری عادت دارم روی چمن دراز بکشم و با جویدن برگ‌های چمن به مردمی که روبرو و پایین تپه می‌گذرند نگاه کنم. مشتی از چمن را چنگ می‌زنم ولی فقط یک برگ آن را می‌جوم. خودم را کامل روی چمن رها می‌کنم و گاهی برای اینکه بتوانم پایین را به خوبی ببینم کف یک دستم را در حالی که آرنجم ستون آن شده، تکیه‌ی سرم قرار می‌دهم و در حال جویدن به رفت و آمدها نگاه می‌کنم. هیچ منظوری از نگرستن به مردم ندارم و در واقع اهمیتی هم برایم ندارد فقط برای وقت‌گذرانی و شاید گونه‌ای بی‌توجهی آرامش‌دهنده چنین نگاه می‌کنم، گاهی هم نگاهم به آسمان و یا به دوردست‌ها و افق است. چمنی که روی آن رها می‌شوم گاهی به علت باران‌های بهاری خیس است اما خیلی برایم مهم نیست. همیشه جین می‌پوشم و ضخامت آن پوششی ست در برابر خیسی احتمالی چمن و همیشه هم کفش‌های کتانی به پا دارم و بسته به هوای آن هنگام، پوشش بالاتنه‌ام را تعیین می‌کنم. به ندرت کسانی از کنار یا از نزدیکم رد می‌شوند. کسی تا این بالا نمی‌آید چون منظره‌ی پایین